



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



دانشگاه اصفهان  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
گروه فلسفه

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته ی فلسفه گرایش غرب

**عنوان پایان نامه**  
**تقابل اراده تاریخ و اراده انسان در فلسفه هگل**

استاد راهنما:  
دکتر دهباشی

استاد مشاور:  
دکتر اکبری

پژوهشگر:  
خدیدجه مظاهرپور

اردیبهشت ماه ۱۳۸۹

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات  
و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه  
متعلق به دانشگاه اصفهان است.



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه ی کارشناسی ارشد فلسفه خانم خدیجه مظاهر پور  
تحت عنوان

### تقابل اراده تاریخ و اراده انسان در فلسفه هگل

در تاریخ ۲۸/۲/۱۳۸۹ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه ۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ به تصویب نهایی رسید.

۱- استاد راهنمای پایان نامه	دکتر مهدی دهباشی	با مرتبه ی علمی استاد	امضاء
۲- استاد مشاور پایان نامه	دکتر فتحعلی اکبری	با مرتبه ی علمی دانشیار	امضاء
۳- استاد داور داخل گروه	دکتر علی کرباسی زاده	با مرتبه ی علمی استادیار	امضاء
۴- استاد داور خارج از گروه	دکتر جعفر شانظری	با مرتبه ی علمی استادیار	امضاء

امضای مدیر گروه آموزشی فلسفه

از همه عزیزانی که

در تهیه این اثر مراباری نموده اند

خالصانه و صمیمانه تقدیر و تشکر می کنم.

تقدیم بہ آنان کہ دوستشان دارم

## چکیده:

فلسفه تاریخ هگل یکی از شیرین ترین و جذاب ترین و در عین حال تأثیرگذارترین بخش‌های فلسفه هگل است. او که به جبر در تاریخ و اراده روح در عالم هستی قائل است، انسان را برترین مخلوق در عالم هستی می‌داند. تمام مخلوقات و از جمله انسان وسیله روح برای رسیدن روح به تکامل هستند. مرگ انسان پایان کار اوست. انسان صاحب اراده است، ولی به دلیل فانی بودن و متناهی بودن انسان، اراده انسان در برابر روح و اراده او شکست می‌خورد، زیرا روح شکست ناپذیر و جاویدان است. هدف از به وجود آمدن تاریخ رسیدن روح به خودآگاهی است. خودآگاهی روح در آغاز به صورت بالقوه است و روند تاریخ ادامه می‌یابد تا روح در پایان تاریخ به خودآگاهی بالفعل برسد.

هدف از این تحقیق بررسی اراده تاریخ<sup>(۱)</sup> و اراده انسان و برتری اراده تاریخ بر اراده انسان است و با رسیدن روح به هدف خود تاریخ به پایان خود می‌رسد.

روش تحقیق در این رساله، تحلیل و توصیف نظر هگل و بررسی نتایج حاصل از پذیرش نظریه اوست که پیامدهای وخیمی را در زندگی شخصی و اجتماعی انسان‌ها به همراه دارد.

نتایج به دست آمده از این تحقیق عبارت است از: نزول ارزش و جایگاه انسان در چرخه تاریخ و ابزار دانستن انسان برای رسیدن روح به هدفش که جایگاه انسان را از هدف (ادیان الهی چنین جایگاهی را برای انسان قائل هستند) به وسیله تغییر می‌دهد. اگرچه فلسفه تاریخ هگل از جهاتی قرابت زیادی با آموزه های دینی و عرفانی مسیحی دارد ولی از جهت نقش و جایگاه انسان در سیر تاریخ تفاوت‌های عمیقی با الهیات مسیحی که انسان را هدف خلقت و نه وسیله‌ای بی‌مقدار می‌داند دارد.

دیدگاه هگل در زمینه جبر در تاریخ و ابزاردانستن انسان و سلب اختیار از او مورد تأیید و پذیرفته شده نیست، زیرا به نظر می‌رسد که تاریخ و جهان هستی اهداف دیگری دارد که با اهدافی که هگل برای عالم هستی قائل است فرق می‌کند و قضاوت هگل در مورد تاریخ و انسانها بی‌رحمانه و غیر منصفانه است و تناقض هایی را در پی خود دارد.

جبر در تاریخ پذیرش برتری و پیروزی اراده روح بر اراده انسان و شکست و نابودی انسان در چرخه تاریخ است.

**واژگان کلیدی:** انسان، روح، اراده، تاریخ، جبر.



## فهرست مطالب

صفحه

عنوان

### فصل اول: کلیات

- ۱-۱- مقدمه ..... ۱
- ۲-۱- طرح مسأله ..... ۲
- ۳-۱- زندگی نامه هگل ..... ۴
- ارجاعات فصل اول ..... ۶

### فصل دوم: تاریخ در فلسفه هگل

- ۱-۲- نظرات مختلف در مورد تاریخ ..... ۷
- ۲-۲- هدف تاریخ ..... ۱۰
- ۳-۲- خدا ..... ۱۳
- ۴-۲- اراده روح ..... ۱۷
- ۵-۲- آغاز تاریخ ..... ۱۹
- ۶-۲- دیالکتیک ..... ۲۰
- ۷-۲- مراحل تکامل روح ..... ۲۳
- ۸-۲- سیر تکامل روح ..... ۲۷
- ۹-۲- آزادی و خودآگاهی روح ..... ۳۳
- ۱۰-۲- جبر در تاریخ ..... ۳۵
- ۱۱-۲- پایان تاریخ ..... ۳۹
- ارجاعات فصل دوم ..... ۴۱

### فصل سوم: انسان در فلسفه هگل

- ۱-۳- مقام و ارزش انسان ..... ۴۶
- ۲-۳- مردان بزرگ تاریخ ..... ۴۸
- ۱-۲-۳- بزرگمردان تاریخ چه کسانی هستند؟ ..... ۴۸
- ۲-۲-۳- بزرگمردان تاریخ ابزار ویژه روح هستند. ..... ۵۰
- ۳-۳- اراده آزاد انسان ..... ۵۳

عنوان	صفحه
۳-۴- آزادی و خودآگاهی انسان.....	۵۴
۳-۵- اهمیت دولت در رسیدن روح به آزادی و خودآگاهی.....	۵۸
۳-۵-۱- دولت و افراد.....	۵۸
۳-۵-۲- برتری دولت بر فرد.....	۵۹
۳-۶- اخلاق انسانی.....	۶۰
۳-۷- مرگ انسان.....	۶۳
ارجاعات فصل سوم.....	۶۶
<b>فصل چهارم: تقابل تاریخ و انسان</b>	
۴-۱- رابطه خدا و عالم.....	۷۰
۴-۲- پیروزی اراده تاریخ بر اراده انسان.....	۷۲
ارجاعات فصل چهارم.....	۷۴
<b>فصل پنجم: نتایج حاصل از پذیرش نظریه هگل</b>	
۵-۱- در حوزه خدا.....	۷۵
۵-۲- در حوزه هدف.....	۷۶
۵-۳- در حوزه مرگ.....	۷۷
۵-۴- در حوزه مردان تاریخ.....	۷۸
۵-۵- در حوزه اخلاق.....	۷۸
۵-۶- در حوزه جبر در تاریخ.....	۷۹
۵-۷- در حوزه.....	۸۰
۵-۸- در حوزه برتری اراده روح بر اراده انسان.....	۸۱
۵-۹- در حوزه سیر تکامل تاریخ.....	۸۱
ارجاعات فصل پنجم.....	۸۳
<b>فصل ششم: نتیجه گیری</b>	
ارجاعات فصل ششم.....	۸۷
پی نوشت.....	۸۸
منابع و مأخذ.....	۸۹

## فصل اول: کلیات

### ۱-۱- مقدمه:

در میان مشرب های فکری غرب، فلسفه هگل به پیچیدگی بیش از اندازه معروف است. علت این پیچیدگی گذشته از شیوه خاص هگل در نویسندگی، خصلت انتزاعی اندیشه های اوست. آنچه هگل را از فیلسوفان دیگر متمایز می کند نخست روش دیالکتیک او در استحکام احکام فلسفی خویش و دوم یگانگی بنیاد فکری اوست. بدین شرح که:

بنابر فلسفه او انسان در هر مرتبه ای از رشد عقلی خود، در این باره که هستی چیست یا چه باید باشد حکمی می دهد، ولی تأمل و سیر و نظر بیشتر بر او آشکار می کند که حکم او تناقضی<sup>۱</sup> در خود دارد، پس می کوشد تا به حکمی معقول تر و پیراسته تر از تناقض برسد. ذهن در این سیر و نظر چندان پای می فشرد تا سرانجام به شناسایی مطلق راه برود، ولی هر حکم عقلی تازه را نه با ملاحظه جهان بیرونی و عینی، بلکه از همان حکم پیشین بیرون می کشد. بدین گونه در هر مرحله ای از سیر تکامل<sup>۲</sup> هستی، چه در طبیعت و چه در تاریخ عقل که گویی از آغاز آفرینش در حجاب های تودرتوی بیشمار پوشیده بوده است، حجابی دیگر از چهره خویش بر می گیرد تا سرانجام ذات مطلق و مجرد خود را عیان کند. پس عقل به دیده هگل چون

---

1- Contradiction  
2- Evolution

خود به خویشتن تحقق می بخشد از جهان بیرون بی نیاز است و احکام خود را مستقل از تجربه، مرتبه به مرتبه از درون خویش می آفریند، ولی اگر عقل از جهان بی نیاز است، جهان از عقل بی نیاز نیست، بلکه ضرورتی گریزناپذیر آن را محکوم می کند که میدان نمایش عقل باشد و عقل به تدریج، به همه زمینه های آن، چه مادی و چه معنوی، راه یابد.

طبیعت که شکل ابتدایی جهان هستی است از عقل بهره ندارد، ولی با ظهور انسان بهره مندی از عقل آغاز می شود. هگل تجلی ذاتی خدایی را در مسیح، آغاز «سیر مطلق تاریخ جهانی» می داند. عصری که عقل مطلق در آن آرام آرام، ولی آگاهانه<sup>۱</sup> به جلوه آغاز می کند. بدینگونه زندگی اجتماعی بشر گام به گام به سوی عقلانی شدن پیش می رود. تاریخ داستان دراز این پیشرفت است که در بشر در رهگذر آن از خودآگاه می شود و همراه با این خودآگاهی، آزادی اش نیز بیشتر می گردد. آگاهی انسان از ضرورت عقلی آزادی برای پرورش توانایی های مادی و معنوی خود و به کار بردن خردمندانه این آزادی یا «پیشرفت خودآگاهی آزادی» غایت تاریخ است (۱).

## ۱-۲- طرح مسأله

آیا تاریخ کشتارگاه اراده های فردی است؟ آیا تاریخ ارابه مرگبار خود را از روی اجساد مردگان عبور می دهد و آدمیان در زیر چرخهای ارابه تاریخ له می شوند؟ یا اینکه تاریخ را انسان ها می سازند و تاریخ جدای از آدمیان معنا و مفهومی ندارد؟ چنین سئوالات هول برانگیزی اذهان آدمیان را به تأمل فرا می خواند که به راستی حقیقت چیست؟ آیا انسان ها ابزاری برای رسیدن تاریخ به هدف خود هستند؟ آیا تاریخ موجودی زنده است و هدفی برای خود دارد؟

هگل تاریخ را اینگونه تصور می کند. در فلسفه هگل، سیر تاریخ، سیر دیالکتیکی روح است. تاریخ سیر خودآگاهی<sup>۲</sup> روح است. روح مطلق<sup>۳</sup> در فلسفه هگل معادل خدای ادیان است، البته تفاوت های زیادی بین این دو وجود دارد. روح در ابتدا در حالت ناآگاهی است و برای رسیدن به خودآگاهی تاریخ را در برابر خود قرار

1 - Consciously

2- Self- consciousness

3- Spirit absolute

می‌دهد و در طول تاریخ سیر دیالکتیکی روح به پیش می‌رود تا سرانجام به مرحله خودآگاهی می‌رسد و ثبات برقرار می‌شود و تاریخ به هدف خود می‌رسد.

هگل در فلسفه خود از جبر در تاریخ و اراده روح سخن به میان می‌آورد. اراده روح بالاتر از اراده انسان‌هاست و بر اراده انسانها پیروز می‌شود. انسانها گرچه آزاد هستند و اعمال و رفتارشان را بر طبق میل و علاقه شخصی شان انجام می‌دهند ولی آنها در عین حال ابزار روح هستند. انسانها برترین آفرینش هستی هستند (۲) و خدا در انسانها و به وسیله انسانها به هدف خود می‌رسد ولی زندگی شخصی و خصوصی انسانها برای روح بی‌اهمیت است و تا جایی زندگی انسانها برای روح اهمیت دارد که به چرخه تاریخ و روند خودآگاهی کمک کند. بنابراین انسانها در عین برترین بودن وسیله ای بیش نیستند و به یک معنا در بین وسایلی که روح برای رسیدن به هدف خود به کار می‌گیرد برترین هستند.

تاریخ بی‌اعتنا به انسان‌ها و سایر موجودات مسیر خود را به پیش می‌برد و هیچ کس نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند. هدف تاریخ رسیدن روح به خودآگاهی است و روح است که تاریخ را به میان می‌آورد تا از این طریق به مقصود خود برسد.

انسان در بین مخلوقات بهترین و بالاترین جایگاه را داراست. انسان تنها موجودی است که می‌تواند کلی را درک کند و تنها موجودی است که می‌تواند به حقیقت تحقق بخشد. همچنین تنها موجودی است که آزاد است (۳)، ولی با این همه انسان ابزار است، ابزاری در دست روح تا بدان وسیله به هدف خود برسد. انسان‌ها تنها وسیله‌ای برای رسیدن روح به خودآگاهی هستند و جدای از این ارزش دیگری ندارند. اگرچه روح در انسان و از طریق انسان به خودآگاهی می‌رسد ولی در فلسفه هگل انسان فی‌نفسه ارزشی ندارد و تنها ابزاری در دست تاریخ است. زندگی شخصی انسانها تأثیری در روند خودآگاهی روح ندارد. خوب یا بد بودن یک انسان برای روح بی‌اهمیت است، مگر اینکه رفتار شخصی افراد به پیشرفت تاریخ کمک کند و به روند خودآگاهی روح تسریع بخشد.

از نظر هگل فلسفه تاریخ؛ فعلیت یافتن روح مطلق در زمان و بسط و تکامل آن از طریق ادوار شماری از ملت‌های تاریخی است.

هگل معتقد است مردان بزرگی همچون قیصر و اسکندر اسباب برگزیده سرنوشت و تقدیر الهی<sup>۱</sup> هستند. روح مطلق اراده مردان بزرگ تاریخ را همچون ابزاری به کار می‌گیرد که این نشانه فریب کاری عقل است. با این بیان اگر فرآیند تاریخ، عقلی و در جهت هدفی است که روح مطلق تعیین کننده آن است نه گزینش بشری، دلیل رخ دادن هر چیزی همانا وقوع آن است. بنابراین نباید درباره کردار افرادی که درگیر آنند طبق ضوابط اخلاقی متعارف به داوری نشست، زیرا کاری را می‌کند که روح مطلق می‌طلبد.

فلسفه تاریخ هگل بسی بیش از آن چیزی است که تاریخ گذار دینی از تاریخ می‌فهمد. زیرا فلسفه تاریخ هگل وی را به نتایجی می‌کشاند که یک تنولوگ<sup>۲</sup> بدان پایبند و معتقد نیست. در این رساله سعی بر آن است تا با تحلیل آثار هگل (۱) اراده روح (۲) اراده انسان (۳) تقابل اراده روح و اراده انسان و (۴) نتایج حاصل از پذیرش نظریه هگل مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

### ۱-۳- زندگی نامه هگل

هگل در سال ۱۷۷۰ میلادی در جنوب غربی آلمان به دنیا آمد. در زمان تولد هگل اروپا در آستانه بزرگترین تحول خویش از دوران رنسانس<sup>۳</sup> به این سوی قرار داشت که انقلاب فرانسه، جلوه سیاسی این دگرگونی و جنبش رمانتیسم مظهر فرهنگی آن بود.

از کودکی در زمینه های گوناگون مانند ادبیات، فلسفه و موضوعات دیگر به مطالعه می‌پرداخت و در این کار از حمایت و تشویق مادرش که سهم فراوانی در پرورش فکری وی داشت برخوردار بود. پدر او از کارمندان دولت بود. هگل هنگام با رشد سنی و علمی اش همه جور نوشته ای می‌خواند، با این حال او حتی از همان سالهای نخستین زندگی به نگرش سیستماتیک و دقیق اعتقاد داشت. (۴) هگل شیفته آثار اسپینوزا- کانت- روسو و گوته بود. او تحصیلات دینی خود را در مدرسه دینی پروتستان ادامه داد.

در ۱۸ سالگی وارد دانشگاه توبینگن شد که در آنجا با فیلسوف طبیعی و رمانتیکی آینده فردریش شلینگ و شاعر پرشور و شیفته فرهنگ و تمدن یونانی فردریش هولدرلین همکلاس و دوست شد و شیفته این دو شخصیت

1 - Divine providence

2 - Theologian

3 - Renaissance

شد. ثمره این دوستی تبدیل شخصیت هگل به یک انقلابی رمانتیکی بود. او در سال ۱۷۹۶ به دعوت هولدرلین و به منظور شغل معلمی به فرانکفورت رفت. در سال ۱۸۱۰ به دعوت شلینگ به ینا رفت و در دانشگاه به عنوان مدرس آزاد مشغول به تدریس شد. این سه تن با هم در توجه به انقلاب فرانسه و انتقاد از فلسفه کانت همراه بودند. در سال ۱۸۰۶ ناپلئون به کشور پروس حمله کرد و در این جنگ فرانسویان پیروز شدند. در همین سال کتاب ۸۰۰ صفحه‌ای پدیدار شناسی روح به بازار آمد که به تعبیر آقای پل استراترن باتلاق عظیمی است که یا هیچکس از آن بیرون نیامده (هگلی‌ها) و یا در قالب مارکسیست<sup>۱</sup> یا انگزیستاسیالیست<sup>۲</sup> و ... بیرون آمده است. (۵)

درک نظام فلسفی هگل به سان راه پر پیچ و خمی است که از پستی‌ها و بلندی‌ها عبور می‌کند و دیدن یکجا و با هم آن بسیار مشکل است. آثار هگل به مشکل فهم بودن مشهور هستند. برتراند راسل در تاریخ فلسفه غرب وی را مشکل فهم ترین فیلسوف غرب معرفی می‌کند. از آثار مهم او کتاب مبسوط پدیدار شناسی روح - عقل در تاریخ - فلسفه تاریخ و ... را می‌توان نام برد که در زمینه سیر تاریخ و تکامل روح است. بخش زیادی از آثار هگل در زمینه فلسفه تاریخ تألیف شده است. هگل بزرگترین فیلسوفی است که روند تاریخ جهان را به تصویر کشیده است. هگل در زمینه‌های دیگر نیز آثار ارزشمندی دارد که می‌توان به کتاب منطق، فلسفه هنر و عناصر فلسفه حق اشاره کرد.

هگل آخرین فیلسوف دستگاه ساز تاریخ فلسفه غرب است. می‌توان او را آخرین فیلسوف مکتب ایده‌آلیسم<sup>۳</sup> دانست. اطلاعات وسیع او در جمیع معارف بشری در خور تحسین است. نظام فکری او براساس دیالکتیک ابتداء یافته است. مقولات و مفاهیم انتزاعی<sup>۴</sup> مندرج در دیالکتیک او منبعث و موجود در هم اند. سه پایه‌هایی که هگل ترتیب می‌دهد، جدای از هم نیستند و همگی ارتباط معرفتی با هم دارند. (۶)

هگل در سال ۱۸۳۰ به مقام رئیس دانشگاه برلین منصوب شد و یک سال بعد به دستور پادشاه فردریک ویلیام سوم نشان افتخار دریافت کرد و در سال ۱۸۳۱ به بیماری وبا دچار شد و درگذشت. (۷)

---

1 - Marxist  
2 - Existansialist  
3 - Idealism  
4 - Formal

## ارجاعات فصل اول

- ۱- هگل، عقل در تاریخ / ۷
- ۲- بن کیمپل، فلسفه تاریخ هگل / ۵۸.
- ۳- هگل، عقل در تاریخ / ۱۲۳.
- ۴- پل استراترن، آشنایی با هگل / ۱۴.
- ۵- همان ۳۱.
- ۶- ژرژ گورویچ، دیالکتیک یا سیر جدالی و جامعه شناسی / ۲۷.
- ۷- جوزف مک کارنی، هگل و فلسفه تاریخ / ۲۰ و ۱۸.



## فصل دوم: تاریخ در فلسفه هگل

### ۱-۲- نظرات مختلف در مورد تاریخ

فلسفه تاریخ فرض را بر وجود آغازی در تاریخ می‌گذارد و بعد پیامدها و رویدادهای متوالی را با پایانی مشخص معنی و مفهوم می‌بخشد. فلاسفه تاریخ با کنار هم نهادن رویدادها و پیامدهای متوالی عینی به تحلیل کلی رهنمون گشتند تا نظریه فلسفی خود را در باب تاریخ مدون سازند.

تصور سنتی که در مورد تاریخ وجود دارد این است که هدف تاریخ آموزش اخلاق است و از این دیدگاه این قول که مردان بزرگ از لحاظ تاریخی دارای اهمیت هستند به مثابه این گفته است که مطالعه سرگذشت آنان برای ما سودمند است به این خاطر که انسان‌های شایسته تری گردیم (۱) نظریه دیگر در مورد تاریخ این است که نه تنها تاریخ و قهرمان به تنهایی کامل و علت تامه در تغییرات اجتماعی به حساب نمی‌آیند تا انقلاب‌ها آگاهانه یا کور باشند، جبری و یا اختیاری. لذا نه انقلاب‌ها می‌آیند و نه انقلاب‌ها ساخته می‌شوند بلکه در یک دیالکتیک بسیط، رویدادهای روزمره تغییرات تعادلی را ایجاد می‌نمایند و این تغییرات تعادلی تحولات ساختاری را به وجود می‌آورند و تحولات ساختاری انقلاب‌ها را پدید می‌آورند و انقلاب‌ها، ظهور و سقوط حکومت‌ها را در پی دارند و این چنین برگ‌های تاریخ رقم می‌خورد. (۲) از نظر علم امروز منظومه شمسی به طور مسلم

ابتدایی دارد و بالاخره در نهایت امر تمام انسان ها و کرات و منظومه شمسی و موجودات روی آنها تبدیل به یک مشت گاز خواهند شد. (۳) یکی از نظریات در باب تاریخ این است که تاریخ را تصادفات به وجود آورده است. (۴) نظریه دیگری که در باب تاریخ هست ادواری بودن است. این نظریه می گوید که تاریخ همیشه یک حرکت دوری را طی می کند. (۵) طبق نظر مارکس<sup>۱</sup> تاریخ یک سیر جبری و قهری دارد که براساس تکامل ابزار تولید صورت می گیرد و این تکامل نیز قهری است، اوضاع تاریخ هم قهراً تغییر می کند. مارکس معتقد است تاریخ را اقتصاد به وجود می آورد و منظور او از جبر تاریخ، جبر اقتصادی است و همه چیز را معلول اقتصاد می داند. (۶) نظریه دیگری معتقد است که بر تاریخ هیچ گونه جبر یعنی ضرورت و حتمیت حاکم نیست یعنی یک سلسله قوانین جبری لایتخلف بر تاریخ حکومت نمی کند، چون اراده انسان دخالت دارد. کسانی که به آزادی اراده قائل هستند، آزادی را بر ضد قانون علت<sup>۲</sup> و معلول<sup>۳</sup> می دانند. حکمای اسلامی نیز معتقد هستند (الشی مالم یجب لم یوجد) و این را یک قاعده عام برای همه چیز می دانند و قهراً قائل به ضرورت تاریخی هستند. یعنی معتقدند که هیچ چیزی بدون ضرورت وجود پیدا نمی کند. (۷) ویل دورانت می گوید تاریخ بر همه کوشش هایی که به عمل می آید تا آن را به زور در مسیرهای نظری و منطقی بیندازد پوزخند می زند. تاریخ میان رنگها فرقی نمی گذارد و می تواند در هر محیط مساعدی توسط هر رنگ مردمی متمدن پدید آورد. جنوب پدید آورنده تمدنهاست، شمال بر آنها غلبه می کند، ویرانشان می سازد، از آنها اقتباس می کند و آنها را می گسترده. این خلاصه ای از تاریخ است. (۸) بنابر نظریه الهی قهراً تاریخ خودش غایت و هدف دارد و همینطور که طبیعت هدف دارد، تاریخ هم هدف دارد، یعنی تاریخ به سوی تکامل و کمال بشری پیش می رود و تاریخ معنی و هدف دارد. در دین اسلام برداشتی انسانی از تاریخ هست و چون برای انسان شخصیت و اصالت و فطرت قائل است، تاریخ را ساخته انسان بماهو انسان می داند نه انسان ساخته تاریخ. (۹)

مرتضی مطهری در کتاب نقدی بر مارکسیسم خود نظرات مختلف را درباره سیر تاریخ و تحولات آن به

این شرح آورده است:

(۱) بعضی تاریخ را صرفاً نتیجه طرح الهی می دانند، مقصود این است که اینها مذهبی و قضا و قدری فکر

می کنند و هرچه را که بپرسیم چرا چنین شده است می گویند در طرح الهی و قضا و قدر الهی چنین تعیین شده

---

1- Marx

2- Cause

3- Effect

بود، پس عامل تحولات تاریخ را مستقیماً اراده الهی می دانند. اینها مدعی هستند که همانطور که الهیون<sup>۱</sup> جهان را با خدا تفسیر می کنند و می گویند جهان همان چیزی است که خدا آن را به وجود آورده و اداره می کند، تاریخ را نیز همین گونه تفسیر می کنند، تاریخ نیز همان چیزی است که خدا آن را طبق طرح و نقشه خود خلق کرده و می گرداند، پس عامل گرداننده تاریخ، خدا و قضا و قدر اوست.

۲) گروه دیگر طرفدار نظریه قهرمانان هستند، یعنی مدعی هستند تحولات تاریخ به دست قهرمانان صورت می گیرد. مثلاً می گویند: فرانسه را ناپلئون<sup>۲</sup> به وجود آورده، انگلستان را فلان شخص دیگر به وجود آورد. اینها می گویند: اگر در همه تاریخ بشر نگاه کنیم می بینیم که یک عده معدودی هستند که تحولات تاریخی را به وجود آورده اند. کارلایل مؤلف کتاب الاباطال پیرو همین نظریه است و کتابش را هم که در ابتداء آن از حضرت رسول نام می برد روی همین نظریه نوشته است.

۳) یک عده دیگر تکیه شان روی نژاد و مسائل زیست شناسی است و مدعی هستند بعضی از نژادها اساساً خصلت تاریخ سازی دارند و بعضی از نژادها این خصلت را ندارند. تاریخ دنیا را فردا نساختند، بلکه نژادها ساختند. کنت گوینو طرفدار این نظریه است و معتقد است که تاریخ را بعضی از نژادها به وجود آورده اند و بعضی از نژادها اصلاً نقشی در تاریخ نداشتند.

۴) نظریه دیگری نقل می کنند به نام نظریه جغرافیایی. اینها معتقدند که منطقه ها تأثیر دارند نه نژادها، نژادها هم اگر جایشان را عوض بکنند تحت تأثیر منطقه قرار می گیرند. منتسکیو صاحب روح القوانین خیلی روی این جهت تکیه می کند، در قدما هم این حرف بوده و بوعلی در کتاب قانون خیلی روی این مطلب تکیه دارد و می گوید: انسان های مترقی در منطقه های معتدله پیدا می شوند و ...

از نظر شهید مطهری چون ضرورت ها ناشی از اختیار انسان هاست، ممکن است انسان ها جهت کمال خودشان را اختیار نکنند، به همین دلیل جامعه ها تکامل یکنواخت ندارند. شهید مطهری می گوید: ما قبول داریم که جامعه انسانی در مجموع رو به جلو می رود، یعنی در مجموع حرکت ها گاهی رو به پیش بوده و گاهی رو به عقب بوده و گاهی انحراف به راست و انحراف به چپ، و حتی گاهی توقف بوده ولی در مجموع رو به کمال

---

1- Theologians

2- Napeloen

است چون حرکت به سوی کمال، حرکت طبیعی انسان است و این برمی گردد به نظریه های اسلامی که انسان را در طبیعت خودش کمال جو می دانیم. (۱۰)

## ۲-۲- هدف تاریخ

هگل می گوید در تاریخ ما باید غایتی کلی و مقصودی غایی بجوییم. این غایت کلی را باید به یاری عقل دریابیم، زیرا عقل فقط می تواند با غایت مطلق سر و کار داشته باشد، نه با غایت محدود و جزئی. از نظر هگل، ارزش ها و قضاوت های تاریخی را باید به صورت کلان و در سیر دیالکتیکی بررسی کرد تا تکامل و ترقی آنها و قضاوت های اخلاقی مان بتواند درست و مطابق با واقع باشد. (۱۱)

هگل درصدد بود که علم را جهت دهد و در تاریخ با استناد به خود تاریخ، طرح و مشیت الهی<sup>۱</sup> را کشف کند و ثابت نماید که تاریخ و علوم دارای جهت و غایت اند. او جهان را به طور کامل یک فرآیند تاریخی همواره در تکامل می داند. از نظر هگل در جهان و قوانین آن هیچ چیزی بی ربطی یافت نخواهد شد. با این بیان هر چیزی در همه چیز فهمیده و تبیین می شود و هر جزئی حقیقت خود را در کنار دیگر اجزاء نمایان می کند. قوانین طبیعت از ساختار معقول هستی برمی خیزند. (۱۲)

مجموع فرآیند دیالکتیکی هگل، آگاهی از حقیقت و ماهیت انسانی و حرکت به مبداء صدور<sup>۲</sup> و هبوط<sup>۳</sup> اش فلسفه تاریخ را رقم می زند. شناخت روند پیچیده ای از حرکت فکر است از قلمرو جهل تا قلمرو معرفت. حرکت از معرفتی که ناکامل و غیردقیق است به معرفت کامل و دقیق تر. از آنجا که جهان نامتناهی و صادر شده از نامتناهی است، شناخت نیز هیچ گونه مرزی ندارد و تنها به مطلق قانع خواهد بود. با این بیان در نظر هگل، شناخت و آگاهی از ماده شروع می شود و تجربه پایه شناخت است، منتها در سیر دیالکتیکی شناخت، شناسنده رفته رفته به موضوع های شناسایی فاخرتر و متعالی تر روی می آورد تا به مرحله ای عروج می کند که موضوع شناسایی و فاعل شناسا از یک سنخ باشد. آن شناخت و درک مطلق است. (۱۳)

---

1- Divine providence

2- Issue

3- Descent